[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

اِتباع در زبان و ادب فارسی

منصوره کریمی قهی*

چکیده

مرکب‌های اِتباعی ترکیب‌هایی هستند که بر اثر تکرار قسمتی از واژهٔ پایه ساخته می‌شوند. این بخش مکرر معنی ندارد و هیچ‌گاه به‌تنهایی به‌کار نمی‌رود. این واژگان در زبان گفتاری مردم متداول است و در دوران اخیر، در برخی متون نظم و نثر، به‌ویژه داستان‌هایی که به زبان عامیانه نوشته شده، به‌کار رفته است. این پژوهش با رویکردی تاریخی و روش تحلیلی‌ـتبیینی، در کنار واکاوی پیشینهٔ کاربرد مرکب‌های اِتباعی (اِتباع مهمل) در زبان و ادب فارسی، سه مسئله را بررسی می‌کند:

تأثیر تغییر صورت و معنی واژگان کهن فارسی بر شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی؛ تأثیر نحو زبان عربی بر شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی؛ تأثیر رواج واژگان عربی و مترادف‌نویسی بر شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی.

برطبق یافته‌های این پژوهش، پیشینهٔ کاربرد مرکب‌های اِتباعی در زبان فارسی به قرن سیزدهم قمری می‌رسد. بیشتر ترکیب‌هایی که در فاصلهٔ سده‌های اول تا سیزدهم قمری در آثار منظوم و منثور دیده می‌شود و فرهنگ‌نویسان آنها را مصادیق مرکب اِتباعی برشمرده‌اند، ترکیب‌های عطفی و مترادف‌اند که به‌علت تغییر صورت و فراموشی معنی واژگان به‌اشتباه مرکب اِتباعی خوانده شده‌اند. مرکب‌های اِتباعی از قرن سیزدهم و به‌علت رواج واژگان عربی در زبان فارسی و عادت گفتاری مردم به مترادف‌گویی در محاورات کلامی متداول شد. با تحول در نثر فارسی و گرایش نویسندگان به ساده‌نویسی و گفتاری‌نویسی، این ترکیب‌ها به متون فارسی به‌ویژه آثار داستانی با مایه‌های طنز و هزل وارد شد.

کلیدواژه‌ها: مرکب اِتباعی، زبان و ادب فارسی، آثار منظوم و منثور فارسی.

---

* دانش‌آموختهٔ دکتری تاریخ از دانشگاه الزهراء (س) karimighahi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۶، شمارهٔ ۸۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

مقدمه

واژگان مرکب اِتباعی ترکیب‌هایی هستند که بر اثر تکرار قسمتی از واژهٔ پایه ساخته می‌شود. این بخش مکرر به‌خودی‌خود هویتی مستقل ندارد، هیچ‌گاه به‌تنهایی به‌کار نمی‌رود و همیشه به پایه‌ای نیاز دارد. در کتاب‌های دستوری این نوع ساخت‌ها را اِتباعی نامیده‌اند و بخش مکرر را، به‌سبب آنکه معنایی ندارد، لفظ مهمل خوانده‌اند. برخلاف واژگان مترادف، که هر دو واژه دارای معنی‌اند و به‌تنهایی و مستقل از یکدیگر هم به‌کار می‌روند، در تابع لفظ دوم معمولاً فاقد معنی روشن است و هرگاه بی‌متبوع استعمال شود مفیدِ چیزی نخواهد بود (رامپوری، ۱۳۹۶: ۷۴۴/۲). این واژگان در زبان گفتاری مردم متداول است. همچنین، در برخی متون نظم و نثر، به‌ویژه داستان‌ها، که به زبان عامیانه نوشته شده، به‌کار رفته است.

مسئلهٔ اصلی این مقاله بررسی پیشینهٔ کاربرد مرکب‌های اِتباعی (اتباع مهمل) و چگونگی و علت شکل‌گیری آن در زبان و ادب فارسی است و به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد: آیا این‌گونه مرکب‌سازی ذاتی زبان فارسی است و همواره از نخستین دوران رواج فارسی دری در زبان و ادب فارسی وجود داشته است و نویسندگان پیشین آن را به‌کار برده‌اند؟ این واژگان از چه زمانی وارد زبان و ادب فارسی شده‌اند؟ اولین متون فارسی که این واژگان در آن مشاهده شده است کدام‌اند؟ چه عاملی بر شکل‌گیری واژگان مرکب اِتباعی در زبان و ادب فارسی تأثیر گذاشته است؟ در این مقاله با رویکرد تاریخی به بررسی پیشینهٔ کاربرد مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی و چگونگی و علت شکل‌گیری آن می‌پردازیم.

پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ مرکب‌های اِتباعی پژوهش‌هایی انجام شده است. نخستین تحقیق انجام‌شده، مقالهٔ «بحثی دربارهٔ اِتباع» نوشتهٔ جعفر شعار است که در چهار شمارهٔ (۱۸۱ تا ۱۸۴) مجلهٔ *یغما* در سال ۱۳۴۲ منتشر شد. در مقالهٔ اول، نویسنده ضمن اشاره به مغفول‌ماندن موضوع ترکیب‌های اِتباعی در کتاب‌های دستور، به بحث دربارهٔ واژهٔ اِتباع، انواع اِتباع و چگونگی تشخیص ترکیب‌های اِتباعی از دیگر ترکیب‌ها پرداخته و اِتباع را در منابع عربی بررسی کرده است (۱۳۴۲/الف: ۲۰۲-۲۰۴). در مقالهٔ دوم، اِتباع را در منابع فارسی بررسی و قواعدی دربارهٔ آن بیان کرده است (۱۳۴۲/ب: ۲۸۲-۲۷۸). در مقاله‌های سوم و چهارم، فهرستی از واژگان مرکب اِتباعی ارائه کرده است (۱۳۴۲/ج: ۳۷۶-۳۷۳؛ /د: ۴۲۰-۴۱۴). در

این مقالات، نگاه مؤلف به موضوع مرکب‌های اِتباعی دستوری است و دربارهٔ پیشینهٔ ورود این واژگان به زبان و ادب فارسی و علل شکل‌گیری آن بحث نشده است.

مهشید مشیری دیگر محققی است که در کتاب *فرهنگ اِتباع و اِتباع‌سازی* به بحث مرکب‌های اِتباعی پرداخته و ضمن ارائهٔ تقسیم‌بندی از انواع تابع و متبوع، تعداد بسیاری از واژگان مرکب اِتباعی را گردآوری کرده است (مشیری، ۱۳۷۹: ۲۳-۹). نگاه مشیری به بحث مرکب‌های اِتباعی نگاهی دستوری است و پیشینه و علل شکل‌گیری این واژگان را بررسی نکرده است.

مصطفی ذاکری دیگر نویسنده‌ای است که به بحث اِتباع پرداخته است. او در *کتاب اِتباع و مهملات در زبان فارسی*، ضمن بررسی انواع اِتباع در زبان عربی و فارسی، کتاب‌های دستور و فرهنگ‌های عربی و فارسی را، که به موضوع اِتباع پرداخته‌اند، واکاوی کرده است. همچنین، اشارهٔ کوتاهی به اِتباع در قرآن، *اوستا* و زبان سانسکریت کرده است. ذاکری ازمنظر دستور زبان به موضوع اِتباع پرداخته است و بحث او ناظر به انواع اِتباع در زبان فارسی و عربی است. او به پیشینهٔ تاریخی این واژگان در متون نظم و نثر نگاهی اجمالی کرده و نتیجه گرفته است: «اِتباع در زبان‌های ایرانی کهن و میانه و حتی در فارسی دری وجود نداشته است و شاید در ابتدا به تقلید عربی و سپس به تبعیت از ترکی پیدا شده است» (۱۳۸۱: ۱۴۳). ذاکری علل شکل‌گیری اِتباع را در زبان فارسی بررسی نمی‌کند. پژوهش دیگر دربارهٔ اِتباع، مقالهٔ علاءالدین طباطبایی در *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی* است. نویسنده ازمنظر دستور زبان به بررسی اِتباع و انواع مرکب‌های اِتباعی پرداخته است (۱۳۸۴: ۲۰۵/۱-۲۰۳).

پیشینهٔ مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی

برخلاف زبان عربی، پیشینهٔ بحث اِتباع در زبان و ادب فارسی روشن نیست. به‌گفتهٔ پژوهشگران، انواع ترکیب‌ها در زبان سانسکریت و آثار برجای‌مانده به این زبان، ازجمله کتاب *اوستا* دیده می‌شود، اما ازآنجاکه در زبان سانسکریت و کتاب *اوستا* ترکیبات مزدوج بدون هیچ حرف ربطی بین آنها و جداگانه نوشته می‌شود، صورت آنها مرکب نیست، درنتیجه تشخیص واژگان مرکب از غیرمرکب دشوار است (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۸). در زبان پهلوی نیز انواع اسم‌های مرکب، برای مثال «روز شبان»، دیده می‌شود، اما این ترکیب‌ها مرکب اِتباعی نیستند. واژهٔ «رودگ بودگ» در *ارداویراف‌نامه*، که ممکن است اِتباع باشد، به‌معنی کاربرد اِتباع در زبان پهلوی نیست؛ زیرا *ارداویراف‌نامه* در قرن سوم نوشته شده و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

ممکن است تحت تأثیر فارسی دری یا زبان عربی این واژه بـه کتـاب راه یافتـه باشـد (همـان، ۱۳۹)؛ بنابراین، دربارهٔ وجود مرکب‌های اِتباعی در زبان‌های کهن فارسی نمی‌توان نظری داد.

برخی از لغت‌شناسان، با استناد به روایت‌های پراکنده در کتاب‌های عربی، پیشینهٔ کـاربرد مرکب‌های اِتباعی را در زبان فارسی دری به قرن اول قمری می‌رسانند. احمدبن‌محمد میـدانی (م ۵۱۸ ق.)، ترکیب «بلاش ماش» را از اِتباع فارسی دانسته و به نقل از اصـعمی مـی‌نویـسد: «حجاج به مردی ایرانی گفت: "الکت مال الله بابدح و دبیـدح" و جبلـه آن را بـه زبـان فارسـی چنین ترجمـه کـرد: "خواسـتهٔ ایـزد خـود خـوردی بـلاش مـاش"» (میـدانی، ۱۳۷۹ق: ۲۶). فرهنگ‌نویسان معاصر، با استناد به روایتی از کتاب *مسالک و ممالک* (تألیف‌شده در سال ۲۳۲ ق.)، ترکیب «کندمند» را در شعر ابوالینبغی، شـاعر ایرانـی دربـار عباسـیان، کـه در افـسوس خرابی سمرقند سرود (ابن‌خرداذبـه، ۱۳۷۱: ۲۸)، از اِتبـاع فارسـی برمـی‌شـمارند. همچنـین، ترکیب‌های «لک و پک»، «شیب و تیب» در اشعار رودکی (م ۳۲۹ ق.)؛ «تال و مال»، «تـار و تور»، «تک و پوی»، «آشیب و شیب»، «کند مند» در اشعار فردوسی (م ۳۹۷ ق.)؛ «کژ مـژ»، «تار و مار»، «ترت و مرت» در اشعار سنایی (م ۵۴۵ ق.)، «داس و دلـوس» در شـعر ابوشـکور بلخی؛ «چیز و لیز» در شعر انوری (م حدود ۵۸۳ ق.)؛ «خان و مان» در شعر سـعدی (م ۶۹۱ ق.)؛ «کژ مژ»، «لوت و پوت»، «تک و پوی» در اشعار مولوی (م ۶۷۲ ق.)؛ «شور مـور»، «شـار مار» در شعر خاقانی (م ۷۷۲ ق.) و... را از اِتباع فارسی می‌دانند. سخن ابن‌فـارس (م ۳۹۵ ق.) در کتاب *فقه‌اللغه* که گفته است: «شارکت العجم العـرب فـی هـذا البـاب» (سـیوطی، بـی‌تـا: ۴۱۴/۱)، بر این دلالت دارد که در قرن چهارم هجری، بحث اِتباع نزد لغویـان ایرانـی شـناخته شده بود. باوجوداین، در *لغت فرس* اسدی، تنها لغت‌نامهٔ برجای‌مانده از قرن پنجم هجـری، بـا آنکه با استناد به اشعار شعرا، ترکیـب‌هـای بـسیاری نـام بـرده شـده کـه شـباهت بـسیار بـه مرکب‌های اِتباعی دارد، از اِتباع سخنی به‌میان نیامده است. در دیگر کتاب‌های دستور و لغـت فارسی نیز تا قرن سیزدهم به بحث اِتباع پرداخته نشده است.

در قرن سیزدهم هجری، ترکیب‌های اِتبـاعی جدیـدی در گفتـار مـردم متـداول شـد و به‌تدریج به متون نظم و نثر فارسی وارد شد. ترکیب‌هایی چون «شندر پندر»، «جیر و ویر»، «آخ و واخ»، «لات و لوت»، «مست و ملنگ»، «کتکات و کتکـوت»، «شـنگول و منگـول»، «دری وری»، «کتاب متاب»، «بچه مچه»، «پول و مول»، «شلوق و پلوق»، «های و هوی»، «لفت و لیس»، «شش و بش»، «آلاف و الوف»، «هارت و پورت»، «قبل و منقل»، «خرت و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

پرت»، «جوی و جر»، «کج و مج»، «آل و آشغال»، «شل و مل»، «انشر و منشر»، «شل و پر»، «له و لورده»، «ورجه وورجه»، «دکتر مکتر»، «هپل هپوت»، «خاک و خل»، «لات و لوت»، «چین و چگل»، «شارت و شورت»، «پرت و پلا»، «عقل و مقل»، «هر و بر»، «هرج و مرج»، «کیا بیا»، «چرت و پینکی»، «آش و لاش»، «خر و خور»، «شوخ و شنگ»، «باطل و عاطل»، «چرند پرند»، «متود پتود»، و... در متون نظم و نثر این قرن به‌کار رفت (میرزادهٔ عشقی، ۱۳۵۷: ۴۲۸؛ گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۸۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۵۸۴؛ ناصرالدین‌شاه، ۱۳۸۴: ۲۸، ۷۱، ۸۴، ۱۴۵، ۱۸۸؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۳؛ مراغه‌ای، ۱۳۸۳: ۴۷؛ عین‌السلطنه، ۱۳۷۹: ۸۷۷/۱؛ ۱۹۴۱/۳؛ ۳۶۵۷/۵؛ ۴۸۰۲/۶؛ موریه، ۱۳۵۱؛ ۶۹، ۳۵، ۳۱، ۱۸۶، ۱۷۱-۱۷۰، ۱۶۱؛ *دهباشی*، ۱۳۷۸: ۳۴۱-۳۱۷، ۱۶۴-۱۳۳؛ دهخدا، ۱۳۸۲: ۱۰/۱، ۴۳، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸)؛ شفیق کاظمی، ۱۳۹۰: ۱/ ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۹)؛ مقدم، ۱۳۷۳: ۱۸۹؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۳/۱، ۲۱۸، ۲۷۵؛ ۸۰۶/۳، ۷۵۲، ۷۴۵). این واژگان هم ازنظر ساختاری و هم ازنظر فراوانی و تنوع با ترکیب‌های متون فارسی کهن تفاوت دارد.

نگاهی اجمالی به آثار منثور و منظوم ادب فارسی نشان می‌دهد مرکب‌های اِتباعی که در متون فارسی قرن چهارم تا سیزدهم هجری به‌کار رفته است، ازنظر نوع، تنوع و فراوانی با ترکیب‌های متون قرن سیزدهم هجری تفاوت دارد. در آثار منثور و منظوم قرن سیزدهم، به‌خصوص در آثار طنز و داستانی، فراوانی و تنوع ترکیب‌های اِتباعی بیشتر است و ترکیب‌های جدیدی به متون فارسی راه یافته است که هیچ‌یک از آنها در آثار سده‌های پیشین دیده نمی‌شود. علت تنوع و تعدد ترکیب‌های اِتباعی در متون فارسی سدهٔ سیزدهم هجری چیست؟ چه تفاوتی میان مرکب‌های اِتباعی متون قرن سیزدهم با دوران پیش از آن وجود دارد؟ آیا تمام این ترکیب‌ها مرکب اِتباعی به‌شمار می‌آیند؟

چگونگی و علت شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی

با بررسی مرکب‌های اِتباعی در آثار منظوم و منثور و مقایسهٔ این واژگان با تعریفی که دستورنویسان از اِتباع بیان کرده‌اند، سه فرض در ذهن ایجاد می‌شود: نخست اینکه بسیاری از ترکیب‌های متون کهن اِتباع نیستند، فرهنگ‌نویسان به‌علت فراموشی معنی و تغییر صورت واژه، این ترکیب‌ها را به‌اشتباه در شمار مرکب‌های اِتباعی مهمل برشمرده‌اند،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

درحالی‌که آنها ترکیب عطفی مترادف به‌شمار می‌آیند. فرض دوم این است که این ترکیب‌ها ذاتی زبان فارسی نیست، بلکه تحت تأثیر نحو زبان عربی در زبان فارسی رواج یافته است. سوم اینکه این ترکیب‌ها به‌دلیل رواج مترادف‌نویسی در زبان و ادب فارسی به‌وجود آمده است. در این بخش، به بررسی این سه فرض می‌پردازیم.

تأثیر تغییر صورت و معنی واژگان در شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی

با وجود اینکه واژگان مرکب اِتباعی در آثار فارسی قرن چهارم هجری قمری به‌کار رفته است، نمی‌توان نتیجه گرفت که این‌گونه ترکیب‌ها ذاتیِ زبان فارسی دری است؛ زیرا از قرون اول تا سوم هجری اثر فارسی‌ای برجای نمانده است تا با بررسی آنها بتوانیم دراین‌باره نظر قاطعی بدهیم. در *لغت فرس* برخی از واژگان مرکب زبان فارسی ذکر شده است، بی‌آنکه نام اِتباع بر آنها گذاشته شود، برای مثال: «تف و تاب، شیب و تیب، تباه و تبت، تند و خوند، تار و مار، ترت و مرت، داس و دلوس، خاش و خماش، شکست و مکست، پلشت و پلید، لک و بک، اروند و ارمان، تک و پوی، چنگ و شنگ، شنگ و منگ، شنگل و منگل، پچول و بجول، لاوه و لامانی، خان و مان» (۱۳۳۶: ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۲۹، ۱۲۰، ۹۳، ۸۹، ۷۶، ۶۹، ۶۵، ۶۱، ۴۰، ۳۶، ۳۰، ۲۷، ۱۲، ۹، ۷). اسدی طوسی معنی این ترکیب‌ها را ذکر کرده است. برای مثال، ترکیب «چغد و چغو» را کنگر (همان، ۲۷)، «دخ و دوخ» را نوعی گیاه که زیغ هم خوانده می‌شود (همان، ۳)، «بخ و کخ» را اصواتی برای ترساندن کودکان (همان،۳۰) و «زک و زمر» را به‌معنی اطراف دهان (همان، ۶۲) ذکر کرده است. معنی دیگر واژگان را نیز در *لغت فرس* می‌بینیم. برای مثال، اسدی واژهٔ «شیب» را به‌معنی آشفتن و «تیب» را به‌معنی تباه ثبت کرده است (اسدی، ۱۳۳۶: ۹-۱۲). می‌دانیم که شیب به‌معنی نشیب است که مخالف آن فراز و بالاست؛ بنابراین، ترکیب‌های «آشوب و شیب»، «شباب و شیب»، «شیب و بالا»، «شیب و تیب»، «تباه و تیب» را نمی‌توان از مهملات دانست؛ زیرا برخلاف قواعد اِتباع، هر دو جزء این ترکیب‌ها دارای معنی است و هر جزء آن را به‌تنهایی می‌توان به‌کار برد. «آشوب و شیب» به‌معنی آشفتگی است (همان، ۹)، «شباب و شیب» ترکیبی عطفی و متضاد است که کنایه از جوانی و پیری است. ترکیب «شیب و بالا» نیز ترکیب عطفی و مخالف است و به‌معنای فرود و فراز یا پایین و بالاست.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

از همین نوع، ترکیب «شار و مار» است. در این ترکیب، شار به‌معنای شاه و مار نام حیوان است و این تعبیر کنایه از بزرگی و عظمت است که معمولاً دربرابر ترکیب «شور و مور» ذکر می‌شود. «شور» به‌معنی شومی و «مور» به‌معنی مورچه است و کنایه از حقارت و زبونی و کوچکی است (رامپوری، ۲/۱۳۹۶: ۹۸۷). هر دو جزء این دو ترکیب دارای معنی است و به‌تنهایی در زبان فارسی به‌کار می‌رود. در ترکیب‌های «تک و پوی» و «تک و تاز» هم هیچ‌یک از اجزا مهمل نیست. «تک» از ریشهٔ تکیدن و «پوی» از ریشه پوییدن به‌معنای تلاش و جست‌وجوگری است؛ چنان‌که تاز از ریشهٔ تازیدن و تازاندن است و در ترکیب با تک، معنای تاختن و تازیدن می‌دهد. در ترکیب «خان و مان» نیز هر دو جزء ترکیب دارای معنی است. «خان» به‌معنی خانه و «مان» به‌معنی رخت خانه است (همان، ۹۸۶/۲)؛ بنابراین، این ترکیب نیز اِتباع مهمل به‌شمار نمی‌آید، بلکه ترکیب عطفی و مترادف است. ترکیب‌های «تف و تاب» و «تب و تاب» را نیز می‌توان از این دست شمرد؛ چراکه هر دو جزء معنی‌دار است. «تف» از ریشهٔ تفیدن است و هر دو واژه به‌معنی رنج و سختی است (اسدی، ۱۳۳۶: ۷)؛ بنابراین، می‌توان آنها را مترادف دانست.

ترکیب «بلاش ماش» را، که لغت‌شناسان به‌منزلهٔ اولین مرکب اِتباعی در قرن اول هجری نمونه آورده‌اند، نمی‌توان به‌صراحت اِتباع دانست. واژهٔ «بلاش»، که از ترکیب حرف «ب» و واژهٔ «لاش» ساخته شده است، در لغت‌نامه‌ها به عبث، بیهوده و غارت و تاراج معنی شده است (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۲۹۵/۱). این واژه در اشعار فردوسی به‌معنی تاراج و غارت به‌کار رفته است: «بدین رزمگاه اندر امشب مباش/ همان تا شود گنج و لشکر بلاش». واژهٔ دیگر این ترکیب «ماش» است. ترکیب دیگری که با واژهٔ ماش ساخته شده، ترکیب «خاش و ماش»، است که به خرت و پرت معنی شده است. اگر واژهٔ «ماش» معنی‌دار باشد، نمی‌توانیم ترکیب «بلاش ماش» را اِتباع مهمل بخوانیم. دومین ترکیب فارسی که لغت‌شناسان آن را اِتباع دانسته‌اند، ترکیب «کند مند» است. *برهان قاطع* این ترکیب را خراب‌شده معنی کرده، اما آن را اِتباع ندانسته است (همان، ۱۷۰۶/۳). همین لغت‌نامه، ترکیب «تهی و تهک» را اِتباع و «تهک» را واژه‌ای عربی و به‌معنی خاک ذکر کرده است (همان، ۵۳۸/۱). بنابر آنچه گفته شد، این سه ترکیب را، به‌علت معنی‌داربودنِ هر دو جزء آن، نمی‌توان اِتباع مهمل دانست.

بررسی ریشهٔ لغوی و معنایی بسیاری از این ترکیب‌ها، که فرهنگ‌نویسان معاصر در شمار ترکیب‌های اِتباعی مهمل برشمرده‌اند، نشان می‌دهد این واژگان در زبان فارسی کهن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

دارای معنی بوده‌اند و هر جزء به‌تنهایی یا در ترکیب با واژگان دیگر به‌کار می‌رفته است؛ بنابراین، ذکر آنها در شمار مرکب‌های اِتباعی اشتباه است.

استفاده از این واژگان در زبان و ادب فارسی روزبه‌روز کمتر شد، تاجایی‌که با گذشت زمان معنی آنها فراموش شد. بعضی از این واژگان نیز احتمالاً در اثر اشتباه نسخه‌نویسان به‌شکل‌های مختلف ضبط شد و صورت آن تغییر یافت. ازاین‌رو، برخی از فرهنگ‌نویسان این واژگان را، که ازنظر صورت به مرکب‌های اِتباعی شباهت بسیار دارند، در شمار اِتباع مهمل ذکر کرده‌اند. در تأیید این سخن، توجه به ریشهٔ لغوی و معنایی ترکیب «دک و پوز» شایان توجه است. واژهٔ «پوز»، در *لغت فرس* اسدی، به‌معنی دهن (همان، ۵۳) و واژگان «فس، زک، زمر، فرنج» به‌معنی اطراف دهن (همان، ۶۲) ذکر شده است. اگر دو واژهٔ «زک» و «پوز» را با واو عطف ترکیب کنیم، ترکیب عطفی «زک و پوز» را خواهیم ساخت که به‌معنی اطراف دهان و خود دهان است. ازطرف دیگر، در زبان گفتار و برخی متون نوشتاری امروز، به ترکیب «دک و پوز» برمی‌خوریم که آن را تابع مهمل برمی‌شمارند؛ زیرا جزء اول آن بی‌معنی است و به‌تنهایی به‌کار نمی‌رود. چنان‌که می‌بینیم، دو ترکیب «دک و پوز» و «زک و پوز» به هم شباهت بسیار دارند. این احتمال وجود دارد که مرکب «دک و پوز» صورت تغییریافتهٔ «زک و پوز» باشد و بر اثر خطا در گفتن یا نوشتن واژهٔ «زک» به‌وجود آمده باشد. اگر این احتمال درست باشد، واژهٔ «دک» همان «زک» در زبان فارسی دری و به‌معنی اطراف دهن بوده است؛ بنابراین، نباید آن را جزء مهمل و بی‌معنی ترکیب اِتباعی برشمرد.

نکتهٔ درخور توجه دیگر دربارهٔ ترکیب‌های عربی است که برخی فرهنگ‌نویسان و دستورنویسان زبان فارسی آنها را مرکب اِتباعی مهمل برشمرده‌اند (رامپوری، ۱/۱۳۹۶: ۹۸۴). برای مثال، ترکیب «هرج و مرج» را رامپوری مرکب اِتباعی مهمل دانسته و گفته است: ازآنجاکه جزء دوم این ترکیب، یعنی «مرج»، برخلاف جزء اول آن «هرج»، به‌طور مستقل معنی ندارد و بر چیزی دلالت نمی‌کند، این ترکیب تابع عرفی (مهمل) است و ترادف نیست (همان، ۹۸۴). دو واژهٔ «هرج» و «مرج» در لغت‌نامه‌های عربی به اضطراب و اختلاط معنی شده است (ابن‌منظور، بی‌تا، ۳۸۹/۲: ۳۶۴). این دو واژهٔ معنی‌دار، در متون عربی و فارسی هم به‌تنهایی و هم به‌صورت ترکیبی به‌کار رفته است: ابن‌اثیر، ابن‌طقطقی، ذهبی و ابن‌عماد حنبلی این دو واژه را به‌صورت ترکیب عطفی به‌کار برده‌اند: «الطبقه الخامسه: أهل هرج و مرج» (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۵/۲)، «فدخل صور و أهلها فی هرج و مرج» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۷۸/۴۱)،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

«و کانت أیّامه فتن و هرج و مرج» (ابن‌الطقطقی، ۱۴۱۸: ۱۳۵)، «هر آنچه در ایام هرج و مرج از دخل و خرج اندوخته بودند» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۴۵)، «و سموا ابنه هرج مرج» (ابن‌عماد، ۱۴۰۶: ۴۰۹/۶). مسعودی (۱۴۰۹: ۵۶/۱)، ابن‌اثیر (۱۳۸۵: ۲۳۵/۵) و ابن‌خلدون (۱۴۰۸: ۴/ ۵۰۵) واژهٔ هرج را به‌تنهایی به‌کار برده‌اند. البته، در متون فارسی این دو واژه همواره به‌صورت ترکیب «هرج و مرج» به‌کار رفته است: «سلامت‌ترین شهرها و بهترین موضع‌ها چون فتن و محن و هرج و مرج ظاهر شود کدام است» (قمی، ۱۳۶۱: ۹۰). باتوجه به معنی‌داربودن هر دو واژه و نیز کاربرد مستقل این واژگان، که برخلاف قواعد مربوط به تابع مهمل است، می‌توان نتیجه گرفت ترکیب «هرج و مرج» مرکب اِتباعی مهمل نیست؛ بنابراین، حتی اگر در آثار منظوم و منثور سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری به‌کار رفته باشد، بر پیشینهٔ کاربرد مرکب‌های اِتباعی در آن روزگار دلالت نمی‌کند.

بنابر بررسی‌ای که انجام شد، بسیاری از ترکیب‌های متون کهن را، که در لغت‌نامه‌ها و دستورهای زبان فارسی در شمار مرکب‌های اِتباعی مهمل ذکر شده‌اند، فقط می‌توان ترکیب عطفی مترادف یا متضاد دانست؛ زیرا این ترکیب‌ها از قواعد اِتباع تبعیت نمی‌کند. برخی دیگر از ترکیب‌های متون کهن مانند «لک و پک»، «داس و دلوس»، «رخت و پخت»، «لوت و پوت»، «شکست و مکست» نیز به بررسی لغت‌شناسانهٔ بسیار دقیق نیازمند است؛ زیرا ممکن است روشن شود که هر دو جزء این ترکیب‌ها در گذشته معنی خاصی داشته‌اند. بدون چنین بررسی‌ای نمی‌توان این ترکیب‌ها را اِتباع دانست و پیشینهٔ اِتباع را به قرن چهارم هجری رساند. ترکیب‌های «کتاب متاب»، «شکار مکار»، «بچه مچه»، «دکتر مکتر» و...، که در متون قرن سیزدهم به‌کار رفته است و با قواعد اِتباع هم‌خوانی دارد، مطمئناً مرکب اِتباعی مهمل به‌شمار می‌آید.

تأثیر نحو زبان عربی بر رواج مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی

آمیختگی زبان فارسی به واژگان و ترکیب‌های زبان عربی این احتمال را در ذهن ایجاد می‌کند که شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی تحت تأثیر نحو زبان عربی صورت گرفته است. برخی از محققان، مانند ذاکری (۱۳۸۱: ۱۴۳)، رواج اِتباع در زبان فارسی را تحت تأثیر زبان عربی می‌دانند. برای بررسی درستی یا نادرستی این سخن لازم است مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب عربی بررسی شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

در اصطلاح نحویان عرب، اِتباع آمدن کلمه‌ای پس از کلمهٔ دیگر برای اشیاع و تأکید است. کلمهٔ دوم بی‌معنی است یا معنی روشن ندارد و بدون واو درکنار کلمهٔ اول قرار می‌گیرد. طبق این تعریف، «جائع نائع، حار یار، حبذا انت و شبذا، حسن بسن، حقیر نقیر، خب ضب، خراب یباب، ساغب لاغب، شغر بغر، شیطان لیطان، ضعیف نعیف، عطشان نطشان، کثیر بئیر» اِتباع است (ابن‌فارس، ۱۳۶۶: ۲۸-۳۵). چنان‌که می‌بینیم، تعریف اِتباع در عربی و فارسی یکسان است، اما این شباهت معنایی را نمی‌توان دلیل تأثیرپذیری زبان فارسی از زبان عربی دانست؛ بنابراین، لازم است پیشینهٔ کاربرد اِتباع در عربی نیز بررسی شود.

پیشینهٔ واژگان مرکب اِتباعی درمیان عرب به قرن اول هجری می‌رسد. در سخن پیامبر و بزرگان عرب و نیز در آیات قرآن این واژگان به‌کار رفته است. در قرآن ترکیب‌های «هنیئاً مریئاً»، «رغباً و رهباً»، «دعا و نداً» به‌کار رفته است. در سخن رسول خدا(ص) دربارهٔ گیاه شبرم، ترکیب «حارٌ یارٌ» به‌کار رفته است. در سخن عباس‌بن‌عبدالمطلب دربارهٔ زمزم ترکیب «حِلّ و بِلّ» به‌کار رفته است که برخی آن را اِتباع دانسته‌اند. برخی مانند ابوعبید، به‌دلیل وجود واو، این ترکیب را اِتباع ندانسته است (سیوطی، بی‌تا/۱: ۴۱۵/۱). در برخی آثار تاریخی و ادبی عرب‌زبان مربوط قرون نخستین اسلامی، ترکیب‌های اِتباعی به‌کار رفته است. برای مثال، ترکیب «هنیئاً مریئاً» در آثار قرن سوم، مانند *أخبارالدوله العباسیه* (۱۳۹۱: ۲۰۷) و *انساب‌الاشراف* (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۷۵/۴)، به‌کار رفته است. ترکیب «حیص و بیص» در کتاب *البدایه و النهایه*، تألیف قرن هشتم هجری قمری (ابن‌کثیر، ۱۲/۱۴۰۷: ۳۰۱-۳۰۲) و کتاب *تاریخ ابن‌خلدون*، تألیف قرن نهم هجری قمری (ابن‌خلدون، ۵/۱۴۰۸: ۲۸۱)، به‌کار رفته است.

رواج اِتباع در زبان و ادب عربی سبب شده است که برخی از لغت‌شناسان در آثار خود به بحث اِتباع بپردازند. پیشینهٔ این مباحث در کتاب‌های نحو و فقه‌اللغهٔ عربی به قرن دوم بازمی‌گردد. در بسیاری از کتاب‌های معتبر عربی مانند *الاِتباع* ابن‌فارس، *غریب‌الحدیث* ابوعبیده، *شرح منهاج البیضاوی* تاج‌الدین سبکی، *جمهرهٔ* ابن‌درید، *امالیه قالی*، *المزهرهٔ* سیوطی، *السامی فی الاسامی* میدانی، و... در فصل‌های تأکید و مرکبات بحث کاملی دربارهٔ اِتباع شده است (سیوطی، بی‌تا/۱: ۴۱۴-۴۲۵). این امر از پیشینهٔ طولانی اِتباع در زبان عربی حکایت دارد.

پیشینهٔ دیرینهٔ کاربرد اِتباع در متون عربی و نیز تشابه تعریف اِتباع در زبان عربی و فارسی را نمی‌توان دلیل تأثیرپذیری زبان فارسی از نحو زبان عربی دانست. درصورت چنین

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

فرضی، قابل اثبات بود که فارسی‌نویسان قرون نخستین و میانه، ترکیب‌های اِتباعی رایج در میان اعراب را به‌کار برده باشند. با آنکه در آثار منظوم و منثور فارسی این دوره، بسیاری از واژگان عربی به‌کار رفته، در هیچ‌یک از آن آثار مرکب‌های اِتباعی عربی استفاده نشده است. ترکیب «هرج و مرج» را نیز، که هم در متون عربی و هم در متون فارسی دیده می‌شود، چنان‌که پیش از این توضیح داده شد، نمی‌توان مرکب اِتباعی مهمل دانست؛ زیرا هر دو جزء این ترکیب در زبان عربی دارای معنی است و به‌تنهایی نیز به‌کار می‌رود. به‌کارنبردن این ترکیب‌ها توسط نویسندگان ایرانی بر این نکته دلالت دارد که ورود اِتباع در زبان و ادب فارسی تحت تأثیر نحو زبان عربی نبوده است و علت دیگری برای آن باید جست.

تأثیر رواج واژگان عربی و مترادف‌نویسی در زبان فارسی بر شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی

بعد از فتح ایران به‌دست اعراب مسلمان، تا قرن چهارم هجری قمری، به‌جز برخی متون دینی زرتشتی، آثار دیگری به زبان فارسی برجای نمانده است. از قرن چهارم هجری قمری، برخی از نویسندگان ایرانی اقدام به نگارش آثار خود به زبان فارسی کردند. برخی نیز به ترجمهٔ آثار عربی به فارسی مبادرت ورزیدند. این نویسندگان، تحت تأثیر آشنایی با زبان عربی، در هنگام نگارش آثار خود و هم در ترجمهٔ آثار عربی به فارسی، از واژگان عربی استفاده می‌کردند. با دستوری‌شدن استفاده از برابرهای عربی به‌جای واژگان و تعابیر فارسی در قرن پنجم هجری قمری (*رسالهٔ لغت ابوالفضل بیهقی* به‌نقل از حکمت، ۱۳۳۰: ۳۸۳-۳۹۸)، رواج واژگان عربی درمیان اهل قلم و دیوانیان فزونی گرفت. نویسندگان، به‌ویژه هنگام برگرداندن عبارت‌های سه یا چهارجزئی فارسی، از برابر عربی آن استفاده می‌کردند. گاهی نیز واژهٔ فارسی را درکنار برابر عربی آن به‌کار می‌بردند. احتمالاً، ذکر واژهٔ عربی درکنار برابر فارسی آن در متون فارسی با دو هدف انجام می‌شد: نخست، رواج واژگان عربی در زبان فارسی و دیگر، فهم‌پذیرکردن متن آمیخته با واژگان عربی برای فارسی‌زبان‌ها. این نوع نگارش به رواج مترادف‌نویسی در زبان فارسی منجر شد. هرچه از قرن چهارم دور و به سده‌های میانی نزدیک شدیم و بازار متکلف‌نویسی رونق گرفت، بر تعداد واژگان و مترادف‌های عربی افزوده شد. به‌تدریج، علاوه‌بر واژگان فارسی و برابرهای عربی آن، واژگان مترادف فارسی و واژگان مترادف عربی نیز در متون فارسی به‌کار رفت.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

در آثار فارسی قرن چهارم، مانند *الابنیه عن حقایق الادویه*، واژگان مترادف به‌کار نرفته است. در مقدمهٔ *شاهنامهٔ ابومنصوری*، تعداد این مترادف‌ها بسیار اندک است (کشاورز، ۱۳۴۵). از اواخر قرن پنجم هجری قمری، که نویسندگان به دشوارنویسی و کاربرد واژگان عربی روی آوردند، ذکر مترادف‌ها نیز بسیار شد (بهار، ۱۳۳۷: ۲۶۴-۲۶۵). گاه دو واژهٔ مترادف فارسی یا دو واژهٔ مترادف عربی در کنار هم به‌کار می‌رفت. گاهی نیز واژهٔ فارسی و برابر عربی آن درکنار هم به‌کار برده می‌شد. این مترادف‌نویسی در سده‌های بعد بیشتر شد. در *زین‌الاخبار* گردیزی، تعداد کمی مترادف و ترکیب‌های عطفی فارسی و عربی به‌کار رفته است، برای مثال: «فسق و فجور، پارسا و خویشتن‌دار، تضریب و تحریش، ظفر و فیروزی، مطیع و منقاد، ساو و باژ» (۱۳۶۳: ۳۴، ۲۱۰، ۱۶۳، ۱۸۸، ۳۹۷، ۴۰۱، ۳۹۵، ۵۹۰، ۷۰، ۷۷، ۸۶). در *تاریخ بیهقی*، ترکیب‌های فارسی «هشیار و بیدار، کامروا و کامکار» (۱۳۸۳: ۱۰۳،۱۵۳، ۱۳۴)، درکنار ترکیب‌های عربی «وفاق و ملاطفات، وزر و وبال، صواب و صلاح، تهنیت و تعزیت» (۱۳۸۳: ۱۰۱، ۷۰، ۱۹۰)، و مترادف‌های عربی- فارسی «تضرع و زاری، مشرفان و جاسوسان، شفقت و مهربانی، غدار و فریفتکار، طرق و سبل، حد و اندازه» (۱۳۸۳: ۱۸۶، ۱۵۳، ۱۱۰، ۸۶، ۷۱، ۷۵) به‌کار رفته است. تعداد ترکیب‌های این کتاب نسبت به متون فارسی سده‌های بعد کمتر است.

در *اسرارالتوحید*، متن فارسی قرن ششم هجری قمری، انواع مترادف‌ها به‌کار رفته است: «توالد و تناسل، ریاضت و مجاهدت، نعره و فریاد، سفر و حضر، رنج و اندوه، متنکروار و پوشیده، سماع و رقص، دلیری و گستاخی، اعزاز و اکرام، فتور و خلل، فتحی و راحتی، کابین و مهر، کسب و کار، مقهور و مغلوب، خشم و خدم، حرکات و سکنات، اعضا و جوارح، ضیاع و عقار، قالت و حالت، وایی و تمنیی، سآمت و ملامت، صیت و آواز، خسته و کوفته، گل و وحل، ریا و نفاق، کلا و حاشا» (محمدبن‌منور، ۱۳۷۶: ۳، ۳۳، ۴۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۹۹، ۳۰۴، ۱۳۹، ۱۳۲، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۰۶، ۱۸۱).

در *نامه‌ها و منشآت جامی*، اثر منثور قرن نهم هجری، تعداد مترادف‌ها نسبت به سده‌های قبل بیشتر است و لغت‌های دشوار عربی بسیاری در متن دیده می‌شود: «دوری و مهجوری، گله و شکایت، حال و مقال، اوضاع و اطوار، اهلیت و استحقاق، متوقع و ملتمس، عجز و درماندگی، ظلم و تعدی، تضرع و ابتهال، بصارت و شکیبایی، تشویر و شرمندگی، قرابتان و خویشان، ضمان و کفیل، نفاق و شقاق، اطراف و اکناف، فتح و نصرت، جاه و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

حشمت، احمل و اکمل، اضطراب و اضطرار، جزع و فزع، شفقت و مروت، جد و جهد، حلم و بردباری، خیرات و مبرات، الطاف و اعطاف، بایسته و شایسته، موافقت و مرافقت، نکبت و نکال، وفا و وفاق، همت و نهمت، اختصار و ایجاز، پر و بال، علایق و عوایق، خطوط و سطور، حدت و مرارت، قلع و قمع، رنود و اوباش» (جامی، ۱۳۷۸: ۹۵، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۱۸، ۹۷). در این کتاب مرکب اِتباعی دیده نشد.

در کتاب *مرآت واردات* (قرن یازدهم)، ترکیب‌های «دید و وادید، کار و بار، گل و لای، پس پشت» (شفیع طهرانی، ۱۳۸۳: ۸۳، ۸۸، ۱۳۳،۹۳،۱۳۷) و در کتاب *تاریخ عالم‌آرای عباسی* ترکیب‌های «قلع و قمع، قلاع و بقاع، غزا و جهاد، تأخیر و تعویق، عاری و عاطل، احمال و اثقال، حرب و ضرب، رنود و اوباش» دیده می‌شود (اسکندربیگ منشی، ۱۳۷۷: ۱۳۷/۱، ۱۵۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۳۶۶). در *تاریخ عالم‌آرای نادری* (قرن دوازدهم)، افزون بر ترکیب «هرج و مرج» (مروی، ۱۳۶۴: ۴۸۲/۲)، که از اِتباع به‌شمار می‌آید، مترادف‌های عربی و ترکیبی بسیاری به‌کار رفته است. برخی از این مترادف‌ها به واژگان اِتباعی شباهت دارند: «رتق و فتق، فتور و نفور، دفع و رفع، خار و خسک، وعد و وعید، فراز و نشیب، تاب و تب، جزع و فزع، زیب و زینت، زاغ و زغن، رعایا و مرایا، اقمشه و امتعه» (همان/۲: ۴۸۷، ۵۱۶، ۵۶۸، ۵۷۲،۵۰۴، ۵۷۹، ۶۶۱، ۷۵۰، ۶۱۷، ۶۷۹، ۵۶۹).

در قرن سیزدهم هجری، مترادف‌نویسی همچنان ادامه یافت. در کتاب *تاریخ نو*، مترادف‌های فارسی، عربی و ترکیبی بسیاری به‌کار رفته است: «کفار و ملحدین، کر و فر، معمور و آبادان، ناله و نفیر، مایه و استعداد، اردو و آغروق، گل و لای، صلاح و صواب، شمار حساب، امن و امان، تقصیر و تهاون، لون و رنگ، شوق و اشتیاق، یأس و نومیدی، اضطرار و اضطراب، ابرام و اصرار، ترغیب و تحریض، منوط و مربوط، عقول و عقلا، سهولت و آسانی، السنه و افواه، لابد و لاعلاج، بی‌صبری و بی‌قراری» (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۴، ۵۴، ۶۲، ۶۸، ۷۲، ۱۳۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲). در *روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه*، واژگان مترادف فارسی «پر و پا، یکه و تنها، بار و بنه، تر و تازه، داد و فریاد، آرام و ملایم، تیز و بز، پیر و پاتال» (ناصرالدین‌شاه قاجار، ۱۳۸۴: ۲۵، ۴۵، ۵۰، ۵۸، ۶۱،۱۷۰)، مترادف‌های عربی «قال مقال» (همان، ۸۵، ۸۷، ۱۳۳،۱۴۱) و مترادف‌های ترکیبی «پر و مملو، ضحک و خنده» (همان، ۱۶) به‌کار رفته است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

در کتاب‌های تاریخی دورهٔ مشروطه، مترادف‌نویسی همچنان رایج بود. در کتاب *واقعات اتفاقیه در روزگار ما*، نویسنده از مترادف‌های «جیره و مواجب، عار و ننگ، فسق و فجور، ظلم و تعدی، زحمت و مشقت، تفرعن و تکبر، تمجید و تحسین، مساعدت و همراهی، باطل و عاطل، دار و دیار، حدود و ثغور، عز و ذل، بلایا و محن، نکبت و نحوست، استغاثه و تضرع، غلیظ و شداد» استفاده کرده است (شریف کاشانی، ۱/۱۳۶۲: ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۶۰، ۹۳، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۴؛ ۸۰۶/۳، ۸۰۱، ۷۹۶، ۷۸۳، ۷۶۸، ۷۶۰، ۷۵۲، ۶۸۴). در *تاریخ بیداری ایرانیان*، مترادف‌های «حقد و حسد، شور و مشاورت، اعقاب و اخلاف، نصرت و فیروزی، اطوار و آداب، آب و تاب، معمول و مرسوم، تشاجر و تنازع، خوار و زار، زار و نزار، سور و سرور، متحد و متفق، همّ و غم، هوی و هوس، اتخاذ و اقتباس، متظلم و شاکی» به‌کار رفته است (ناظم‌الاسلام، ۱۳۹۰: ۷۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶). نکتهٔ درخور توجه دیگر در این آثار، استفاده از واژهٔ انگلیسی و مترادف فارسی آن با هم است. برای مثال، واژگان سیاسی و پولتیکی درکنار هم به‌کار رفته‌اند (همان، ۱۹۶).

در اواخر دورهٔ قاجار، اگرچه نویسندگان به‌سمت فارسی‌نویسی و ساده‌نویسی رفتند، بازار مترادف‌نویسی گرم بود؛ به‌خصوص در آثار جمالزاده مترادف‌های بسیاری به‌کار رفته است. تعداد این مترادف‌ها از مرکب‌های اِتباعی بیشتر است. برخی از این مترادف‌ها در داستان‌های «فارسی شکر است»، «دشت جنون» و «آدم بدنام» به‌کار رفته است: «انکر و منکر، منکر و منحوس، وعده و وعید، لب و لوچه، نتراشیده نخراشیده، زار و نزار، ترس و لرز، غم و هم، ضعیف و نحیف، عجله و شتاب، بی‌صبر و بی‌طاقت، زار و نزار، قد و قامت، منزل و مأوا، کس و کار، ملاطفت و ملاحمت، دفتر و دستک، سکینه و وقار، تحریر و کتابت، مثل و نظیر، شرم و حیا، مهابت و صلابت، اعتنا و التفات، اعداد و ارقام، هوا و هوس، شرنده و مندرس، عجز و لابه، چستی و چالاکی، هول و هراس، خرد و خمیر، بی‌صدا و بی‌ندا، شدت و حدت، مقام و مرتبت، دغدغه و تشویش، قلدری و زورگویی، تدلیس و نادرستی، فیس و افاده، نواحی و حول و حوش، قرقر و لندلند» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۸۵-۱۰۴).

نگاهی اجمالی به واژگان مترادف روشن می‌کند بسیاری از واژگان مترادف عربی که به زبان و ادب فارسی راه یافته است، ازنظر تلفظ و شکل ظاهر شباهت بسیاری به یکدیگر دارند، برای مثال ترکیب‌های عربی «هرج و مرج، قلع و قمع، حیص و بیص، کرّات و مرّات، حافظه و لافظه، رتق و فتق، قیل و قال، قال و مقال، استخفاف و استحقار، فقر و فاقه،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

استشاره و استجازه، اضطرار و اضطراب، اعقـاب و اخـلاف، شـقاق و فـاق، اطـراف و اکنـاف، احمل و اکمل، اضطراب و اضطرار، جزع و فزع، جد و جهد». برخی مترادف‌های فارسی نیـز ازنظر تلفظ و شکل ظاهر شبیه به هم هستند: «زار و نزار، سور و سرور، شر و شور، زنگوله و منگوله، چغد و چغو، زک و پوز». هریک از این واژگان، به‌تنهایی، بار معنایی خاصی دارنـد و به‌دلیل نزدیکی معنایی درکنار یکدیگر ذکر شده و با واو عطف به یکـدیگر وصـل شـده‌انـد. آهنگ بیان این واژگان نیز به هم نزدیک است.

احتمال دارد شباهت برخی واژگان عربی یا فارسی به یکدیگر باعث اشتباه خواننـدگان یـا شنوندگان فارسی‌زبان و ساختن واژگان مرکب با همان سیاق و آهنگ شده باشد. خواننـدگان فارسی‌زبان، که از توانـایی خوانـدن و نوشـتن بـه دو زبـان فارسـی و عربـی برخـوردار بودنـد، به‌راحتی بین این واژگان و تعابیر تمایز قائل می‌شـدند، امـا بـرای خواننـدگانی کـه عربـی‌دان نبودند، یا برای افرادی که سواد فارسی و عربی نداشتند، این تمـایز دشـوار بـوده اسـت. عامـهٔ مردم بی‌بهره از سواد واژگان عربی و فارسی را ازطریق شنیدن آیات قرآن، روایـات معـصومان، داستان‌ها، اشعار و مثل‌ها فرامی‌گرفتند. آنها واژگانی را که ازنظر وزن و تلفظ شبیه هـم بودنـد به زبان می‌آوردند، بی‌آنکه به تفاوت رسم‌الخط یا معنی آن توجه داشته باشند. برای فردی کـه از سواد فارسی و عربی بی‌بهره است، یگانه‌تفاوت «کرّات و مرّات، رتق و فتق، دفع و رفع، جـزع و فزع، حافظه و لافظه، قال و مقال» در آهنگ بیـان آنهاسـت نـه معنـی و شـیوهٔ نگـارش آن. به‌مرور، عادت به مترادف‌گویی و حافظهٔ شنیداری این افراد به ساخت واژگان مرکبـی انجامیـد که بخش دوم ازنظر آهنگ به بخش اول واژه شبیه بود. برای مثال، بـر وزن واژگـان «نمکـین، رنگین، سنگین» واژهٔ بی‌معنای «منگین» سـاخته شـد و ترکیـب‌هـای «سـنگین منگـین» و «رنگین منگین» به دایرهٔ واژگانی عامهٔ مـردم افـزوده شـد. ایـن فرآینـد سـبب شـد در قـرن سیزدهم با انبوهی از مرکب‌های اِتباعی روبه‌رو شویم که معمولاً جـزء دوم (تـابع) آنهـا بـدون معنی بود و فقط ازنظر آهنگ و وزن با متبوع هماهنگ بود.

از اواسط دورهٔ قاجار، نسل جدید نویسندگان، به‌ویژه روزنامـه‌نویـسان، بـه سـاده‌نویـسی و فارسـی‌نویـسی روی آوردنـد. از همـین دوران، نگـارش داسـتان رواج یافـت و آثـاری چـون *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم‌بیگ*، *مسالک‌المحسنین* و *حکایت پیر و جوان* نوشته و رمـان *حـاجی بابـا*، که شرح احوال یک ایرانی عامی است، ترجمه شد. در این آثـار، کـه بـه فارسـی روان و سـاده نوشته شده‌اند، برخی تعـابیر و واژگـان گفتـاری از زبـان شخـصیت‌هـای داسـتان و در قالـب

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

گفت‌وگوی شخصیت‌ها بیان شد. این واژگان گفتاری، که مرکب‌های اِتباعی نیز از جملهٔ آنها هستند، در آثار طنز و هجو دورهٔ مشروطه، مانند «چرند و پرند» و شب‌نامه‌ها بیشتر به‌کار رفت. در سال‌های بعد، این تعابیر و ترکیب‌ها حتی در آثار و رمان‌های جدی نیز به‌کار رفت.

نتیجه‌گیری

این بررسی نشان داد پیشینهٔ کاربرد ترکیب‌های مرکب اِتباعی مهمل در زبان و ادب فارسی به قرن سیزدهم هجری قمری می‌رسد. بسیاری از ترکیب‌هایی را که در برخی آثار منظوم و منثور سده‌های چهارم تا سیزدهم هجری قمری به‌کار رفته و فرهنگ‌نویسان معاصر آن را در شمار اِتباع فارسی نام برده‌اند، به‌علت آنکه با قواعد اِتباع هم‌خوانی ندارند، نمی‌توان مرکب اِتباعی مهمل دانست.

دربارهٔ علت شکل‌گیری اِتباع در زبان و ادب فارسی سه فرض مطرح شد: نخست، اینکه بسیاری از ترکیب‌ها به‌علت تطور صورت کلمات و فراموشی معنی آنها به‌اشتباه در شمار مرکب‌های اِتباعی قرار گرفته‌اند. برای مثال، ترکیب‌های «کند و مند، شیب و تیب، تار و مار، شار و مار، شور و مور، آسیب و شیب، زک و پوز» را، که هر دو جزء آن معنی‌دار است، نمی‌توان اِتباع مهمل دانست.

فرض دوم این است که مرکب‌های اِتباعی تحت تأثیر نحو زبان عربی به زبان و ادب فارسی وارد شد. این فرض در صورتی قابل اثبات بود که بسیاری از ترکیب‌های اِتباعی عربی مانند «خب ضب، خراب یباب، ساغب و لاغب و...» در زبان و ادب فارسی رواج می‌یافت، درحالی‌که در هیچ‌یک از متون نظم و نثر فارسی این ترکیب‌ها به‌کار نرفته است.

فرض سوم دربارهٔ علت شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی در زبان فارسی، رواج واژگان عربی در زبان فارسی و کاربرد برابرهای فارسی این واژگان است که به‌مرور سبب رواج مترادف‌نویسی در متون فارسی شد و انواع مترادف‌های فارسی، عربی و ترکیبی در زبان و ادب فارسی رواج یافت. شباهت صورت و آهنگ تعدادی از این واژگان، مانند «کرّات و مرّات، جزع و فزع، قال و مقال، فقر و فاقه، حقیر و نقیر، رعایا و مرایا، شنگول و منگول، زار و نزار، زر و زیور، و...»، و عادت حافظهٔ شنیداری عامهٔ مردم به مترادف‌گویی، باعث شد طبق صورت و آهنگ واژگان فارسی، عربی و حتی انگلیسی و فرانسوی، کلمات تازه‌ای ساخته شود و در ترکیب با کلمهٔ اول به‌کار رود (ترکیب‌هایی مانند «کتاب متاب، جیغ و ویغ،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]
[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

رنگین منگین، دکتر مکتر، اتود متود و....). به‌نظر می‌رسد این نوع ترکیب‌های اِتباعی مهمل محصول قرن سیزدهم هجری قمری باشد و به‌دلیل عادت به مترادف‌گویی ابتدا به زبان گفتاری مردم راه یافته باشد. از اواسط دورهٔ قاجار، با گرایش نسل جدیدی از نویسندگان به ساده‌نویسی و عامیانه‌نویسی و نیز با گسترش ادبیات داستانی و طنز، این ترکیب‌ها، که در محاورات مردم رایج بود، به زبان نوشتاری و متون نظم و نثر فارسی نیز وارد شد.

منابع

ابن‌اعثم کوفی، ابو محمد احمد (۱۳۷۲) *الفتوح*. ترجمهٔ محمدبن‌احمد مستوفی هروی. تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

ابن‌الاثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۸۵) *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارصادر/ دار بیروت.

ـــــــ (۱۴۰۹) أسد الغابهٔ فی معرفه الصحابه. بیروت: دارالفکر.

ابن‌خرداذبه (۱۳۷۱) *المسالک و الممالک*. ترجمهٔ سعید خاکرند. با مقدمهٔ آندره میکل. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل/ مؤسسه فرهنگی حنفا.

ابن‌خلدون، عبد الرحمن‌بن‌محمد (۱۴۰۸) *دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر* تحقیق خلیل شحادهٔ. بیروت: دارالفکر.

ابن‌الطقطقی، محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا (۱۴۱۸) *الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*. تحقیق عبدالقادر محمد مایو. بیروت: دارالقلم العربی.

ابن‌العبری، غریغوریوس الملطی (۱۹۹۲) *تاریخ مختصر الدول*. تحقیق انطون صالحانی الیسوعی. بیروت: دارالشرق.

ابن‌فارس، ابی‌الحسین الرازی (۱۳۶۶) *الاِتباع و المزاوجه* (جمع فیه ماورد من کلام العرب مزدوجا). قاهره: بی‌نا.

ابن‌العماد الحنبلی (۱۴۰۶) *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*. تحقیق الارناؤوط. دمشق/ بیروت: دار ابن‌کثیر.

ابن‌قتیبه الدینوری (۱۴۱۰) *الإمامه و السیاسه*. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.

ابن‌کثیر الدمشقی (۱۴۰۷) *البدایه و النهایه*. بیروت: دارالفکر.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم (بی‌تا) *لسان‌العرب*. قاهره: دارالمعارف.

اخبار الدولهٔ العباسیهٔ و فیه اخبار العباس و ولده (۱۳۹۱) تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی. بیروت: دارالطلیعه.

اسدی طوسی (۱۳۳۶) *لغت فرس*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.

اسکندربیگ منشی (۱۳۷۷) *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.

انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۲) *قصه‌های ایرانی*. تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

البلاذری (۱۹۵۹) *انساب الأشراف*. تحقیق محمد حمیدالـله. مصر: دارالمعارف.

بلعمی، ابوعلی محمدبن‌محمد (۱۳۷۹) *تاریخ بلعمی* (تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری). به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: زوار.

بهار، محمدتقی (۱۳۳۷) *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*. تهران: پرستو/ امیرکبیر.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین (۱۳۸۳) *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. بـه‌اهتمـام محمـدجعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

جامی، نورالدین عبدالرحمن‌بن‌احمد (۱۳۷۸) *نامه‌ها و منشآت جامی*. مقدمه و تصحیح عصام‌الدین اورون بایف و اسرار رحمانوف. تهران: میراث مکتوب.

الجزری، عزالدین‌بن‌الاثیر (۱۴۰۹) *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*. بیروت: دارالفکر.

جرفادقانی، ابوالشرف ناصح‌بن‌زفر (۱۳۷۴) *ترجمهٔ تاریخ یمینی*. تحقیق جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.

جهانگیرمیرزا (۱۳۸۴) *تاریخ نو* (حوادث دورهٔ قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ هجری قمری). بـه‌اهتمـام عباس اقبال. تهران: علم.

حکمت، علی‌اصغر (۱۳۳۰) *پارسی نغز* (ویژهٔ انجمن ایرانی سازمان فرهنگی یونسکو). تهران: بی‌نا.

خلف تبریزی، محمدبن‌حسین (۱۳۴۲) *برهان قاطع*. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.

دهباشی، علی (۱۳۷۸) *برگزیدهٔ آثار سید محمدعلی جمالزاده*. تهران: سخن/ شهاب ثاقب.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۲) *مقالات دهخدا*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: اخوان خراسانی.

ذاکری، مصطفی (۱۳۸۱) *اِتباع و مهملات در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ذهبی، شمس‌الدین محمدبن‌احمد (۱۴۱۳) *تاریخ الاسـلام و وفیـات المـشاهیر و الأعـلام*. تحقیـق عمـر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتاب العربی.

رامپوری، نجم‌الغنی‌خان (۱۳۹۶) *نهج الادب*. تحقیق و تصحیح زهره مشاوری. تهران: سخن.

سالور، مسعود و ایرج افشار (۱۳۷۹) *روزنامهٔ خاطرات عین السلطنه* (قهرمان‌میرزا سالور). تهران: اساطیر.

سراج، منهاج (۱۳۶۳) *طبقات ناصری: تاریخ ایران و اسلام*. تحقیق عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم‌بن‌محمد (م ۱۳۸۲) *الأنساب*. تحقیق عبدالرحمن‌بن‌یحیی المعلمـی الیمـانی. حیدرآباد: مجلس دائرةالمعارف العثمانیه.

سیوطی، عبدالرحمن‌جلال‌الدین (د.ت) *المزهر فی علوم اللغه و انواعها*. شرحه و ضـبطه و صـحح و عنـون موضـوعات محمد احمد جادالمولی. علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.

شریف‌کاشانی، محمدمهدی (۱۳۶۲) *واقعات اتفاقیه در روزگار*. بـه‌کوشـش منـصوره اتحادیـه و سـیروس سعدوندیان. تهران: تاریخ ایران.

شعار، جعفر (۱۳۴۲الف) «بحثی دربارهٔ اِتباع». *یغما*. سال شانزدهم. شمارهٔ ۱۸۱: ۲۰۲-۲۰۴.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

ـــــــ (۱۳۴۲ب) «بحثی دربارهٔ اِتباع». *یغما*. سال شانزدهم. شمارهٔ ۱۸۲: ۲۷۸-۲۸۲.

ـــــــ (۱۳۴۲ج) «بحثی دربارهٔ اِتباع». *یغما*. سال شانزدهم. شمارهٔ ۱۸۳: ۳۷۳-۳۷۶.

ـــــــ (۱۳۴۲د) «بحثی دربارهٔ اِتباع». *یغما*. سال شانزدهم. شمارهٔ ۱۸۴: ۴۱۴-۴۲۰.

شفیع طهرانی، محمد (۱۳۸۳) *مرآت واردات* (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمان‌روایی ملک محمود سیستانی). تهران: میراث مکتوب.

شفیق‌کاظمی، مرتضی (۱۳۹۰) *تهران مخوف*. تهران: امید فردا.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۴) «اِتباع». *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. جلد ۱: ۲۰۳-۲۰۵.

طبری، أبوجعفر محمدبن‌جریر (۱۳۷۸) *تاریخ الامم و الملوک*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.

فرامرزبن‌خدادادبن‌عبدالله الکاتب الارجانی (۱۳۶۳) سمک *عیار*. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: آگاه.

قمی، حسن‌بن‌محمدبن‌حسن (۱۳۶۱) *تاریخ قم*. ترجمهٔ حسن‌بن‌علی‌بن‌حسن عبدالملک قمی. تحقیق سید جلال‌الدین تهرانی. تهران: توس.

کشاورز، کریم (۱۳۴۵) *هزارسال نثر پارسی*. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی‌بن‌ضحاک (۱۳۶۳) *زین الاخبار*. به‌اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

گیلانی، سید اشرف‌الدین (۱۳۷۱) *کلیات جاودانهٔ نسیم شمال*. به‌کوشش حسین نمینی. تهران: اساطیر.

نرشخی، ابوبکر محمدبن‌جعفر (۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*. ترجمهٔ ابونصر احمدبن‌محمدبن‌نصر القباوی. تلخیص محمدبن‌زفربن‌عمر. تحقیق محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس.

ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۸۴) *روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه* (از محرم تا شعبان ۱۳۰۶ هجری قمری ۱۸۸۸میلادی). تصحیح، توضیحات و ویرایش و مقدمهٔ عبدالحسین نوایی و الهام ملک‌زاده. تهران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.

ـــــــ (۱۳۸۵) *حکایت پیر و جوان*. به‌کوشش کوروش منصوری. تهران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن‌علی (۱۳۹۰) *تاریخ بیداری ایرانیان*. تهران: کوشش.

محمدبن‌منور، ابی‌سعید (۱۳۷۶) *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. با مقدمهٔ علی‌اصغر حلبی. تهران: صفی‌علیشاه.

تاریخ سیستان (۱۳۶۶) تحقیق ملک الشعرای بهار. تهران: کلالهٔ خاور.

مستوفی قزوینی، حمدالله‌بن‌ابی‌بکربن‌احمد (۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*. تحقیق عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

مسعودی ابوالحسن علی‌بن‌الحسین (م ۱۴۰۹) *مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر*. تحقیق اسعد داغر. قم: دارالهجره.

مشیری، مهشید (۱۳۷۹) *فرهنگ اِتباع و اِتباع‌سازی*. تهران: آگاهان ایده.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۳) *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم‌بیک*. به‌کوشش سپانلو. تهران: آگه.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴) *عالم‌آرای نادری*. تصحیح و مقدمه و حواشی محمدامین ریاحی. با مقدمهٔ میکلوخو ماکلای. ترجمهٔ عنایت‌الله رضا. تهران: زوار.

موریه، جیمز (۱۳۵۱) *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در ایران*. ترجمهٔ میرزاحبیب اصفهانی. به‌کوشش یوسف رحیم‌لو. آذربایجان شرقی: حقیقت.

المیدانی، ابی‌الفضل‌احمدبن‌محمد (۱۳۷۹ق) *مجمع‌الامثال*. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. مصر: مطبعهٔ سعادهٔ.

میرزادهٔ عشقی، محمدرضا (۱۳۵۷) *کلیات مصور میرزادهٔ عشقی*. تألیف و نگارش علی‌اکبر مشیرسلیمی. تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1397.26.85.6.0]

[DOI: 10.29252/jpll.26.85.115]